

شهید امان الله ذوالفقاری



از بشارت علی
سازمان جامع سرداران و شهیدان استان بوشهر

نام پدر	زولفی
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۶/۱۰
محل تولد	بوشهر - دیلم
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۲
محل شهادت	شرق دجله
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	کناوه

زندگینامه

« اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » سوره فاطر / آیه ۲۸

شهید امان الله ذوالفقاری در دهم شهریور ماه سال ۱۳۴۶ در روستای مظفری از توابع شهرستان دیلم در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. وی تحصیلات ابتدایی را در همان روستا گذراند و برای ادامه تحصیل در مقطع راهنمایی به امیدیه علیا (منزل دایی) آمد و پس از طی این دوره به منظور تحصیل در علوم اسلامی، در مهر ماه سال ۱۳۶۲ به حوزه علمیه مهدیه امیدیه گام نهاد و این نقطه عطفی در زندگی او به شمار می رفت.

او فردی مؤمن و معتقد به مبانی جمهوری اسلامی در عین حال مخلص و کوشا بود و علی رغم مشکلات مادی به جدیت درس می خواند و از طلاب مبرز به شمار می رفت. سکوت و آرامش بهترین زینت او در مجالس بود. هیچ فرصتی را برای تحصیل علم ضایع نمی کرد. این عالم عامل، پیوسته دوستان و آشنایان را به حضور فعال در اجتماعات و عرصه های فرهنگی دعوت می نمود و در نمازهای جمعه و جماعت حضوری مستمر داشت. شهید امان الله، بقا و حفظ جمهوری اسلامی و انقلاب را موهون جهاد و شهادت می دانست و در دعاها و خود این توفیق را از خداوند متعال مسئلت می نمود. این شهید عزیز به حجاب و پاکدامنی خواهران و نسل جوان تأکید داشت و آن را عامل مصونیت اجتماع در برابر فساد و تباهی می دانست. این شهید سرافراز به شدت از بلای خانمانسوز اعتیاد که گریبانگیر نسل جوان است، رنج می برد و با دیدن آنها می گفت: « قلبم به درد می آید. » پدر شهید امان الله ذوالفقاری که خود از دلاوران سبز پوش سپاه در آن دوران بود نقل می کند: هر وقت که وارد منزل می شدم و او نشسته بود به احترام من از جایش برمی خاست، وقتی به او می گفتم که چرا خودت را به زحمت می اندازی، حدیثی از امام علی (ع) برایم نقل می کرد که انسان نباید در سه مورد شرم و حیا کند: ۱- احترام به پدر ۲- احترام به معلم ۳- یادآوری دربارہ ی قرض. فرزندم که در حوزه تحصیل می کرد، یک روز به استان بوشهر آمد و در سپاه با من ملاقات نمود و از من برای حضور در جبهه اجازه خواست، من به او گفتم: فرزندم، اگر حوزه علمیه به تو اجازه می دهد برو و من مانع تو نمی شوم؛ زیرا فردای قیامت نمی توانم جوابگوی آقا اباعبدالله الحسین (ع) باشم. وقتی سخنم به پایان رسید او در حالی که اشک در چشمانش موج می زد، گفت: پدر، امام فرموده هر کسی که توانایی دارد باید به جبهه برود و من توانایی دارم.

این طلبه ی دلاور و شجاع در عملیات بدر به تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۴ در جزیره مجنون به درجه ی رفیع شهادت نایل آمد و پیکر مطهرش در گلزار شهدای گناوه به خاک سپرده شد. روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

برادر کوچک شهید نقل می کند:

در آخرین سفر که می خواست به جبهه عزیمت کند من در سال دوم دبستان تحصیل می کردم و در حال بازگشت از مدرسه، تا مرا دید دستان مهربانش را دور گردنم حلقه کرد و مرا بوسید و گفت: « من به جبهه می روم به پدر و مادر و مردم احترام بگذار و نماز و روزه ات را فراموش نکن. »

وصیت نامه

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

«وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» آل عمران / ۱۶۹

باسلام و درود بر منجی عالم، مهدی موعود (عج) و نایب بر حقش امام امت - خمینی بت شکن مد ظله العالی - وصیت نامه خود را آغاز می کنم.

الان که حقیر عازم جبهه حق علیه باطل هستم، خدا را شاکرم که بار دیگر سعادت جبهه رفتن را به من عنایت فرمود : و امیدوارم گامی که برداشته ام در راه رضای او باشد و اگر خداوند به من توفیق شهادت داد با اهدا جان خدمتی ناچیز به انقلاب کرده باشم و این برایم مایه ی افتخار است گشته شوم و در رختخواب نمیرم. به این منافقین بزدل و هرزه زبان بگویند راهی که من انتخاب کرده ام راه فرار از ظلمت به سوی نور است. اما مادرم سلام، سلام به تو که مرا بزرگ کردی و بی خوابی کشیدی و رنج های فراوان بردی تا که مرا به این سن و سال رساندی مادر رؤف و مهربانم ان شاءالله اگر خداوند به من توفیق شهادت داد، مبادا گریه کنی و به خود لطمه بزنی! بلکه شاد و خوشحال باش! چون من امانتی بیش نبودم و برای تو افتخار است که توانسته ای امانت را صحیح به صاحبش پس بدهی. خواهرانم را به صبر و پایداری ارشاد کن تا احساس ناراحتی نکنند. و مادر عزیزم به تو مرده می دهم که در آخرت نزد حضرت زهرا (س) و حضرت زینب (س) رو سفیدی. پدرم سلام و درود فراوان بر تو که برای پرورش من رنج ها بردی و زحمت های بسیار زیادی کشیدی تا مرا به این حد رساندی. پدر جان ان شاءالله اگر خداوند به من توفیق شهادت داد، شاکر باش که شهیدی در راه خدا دادی و مسئولیت تو خیلی سنگین شده است. پدر مرا ببخش و حلال کن اگر تو را رنجاندم. ای پدر گرامی برای شهادت من اظهار بی تابی نکن چون دشمنان اسلام شاد می شوند و مبادا احساس پدری بر تو غلبه کند و در این صورت به رب العالمین پناه ببر. خدایا! نعمت های بی شمار به من عنایت فرمودی و نمی دانم چگونه شکر آنها را ادا کنم. خدایا! شهادت را به من حقیر عطا فرما تا بتوانم به قرآن و مکتب تو خدمتی کرده باشم، خدا را شاکرم که توانستم به ندای «هل من ناصرأینصرنی» ابا عبدالله (ع) لبیک گویم. پیام این حقیر به ملت غیور ایران این است که در نمازهای جماعت و جمعه و دعاهایی که خوانده می شود شرکت جویند و دعا برای سلامتی رهبر را یک لحظه فراموش نکنند. در پایان از همه قوم و خویشان عاجزانه طلب حلالیت می کنم و درباره وسایل و کتاب هایم پدرم هر چه تصمیم گرفت، درست است.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار.

قرارگاه قدس برازجان

ساعت ۱۰ صبح ۶۲/۱۱/۲۶

امان الله ذوالفقاری



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران